بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مطالب پیشین در خصوص محبت ورزيدن و داشتن محبت

در تربيت خانوادگي به تربيت روحي و عاطفي رسيديم، كه اولين محور در اينجا همان بحث محبت و ابراز محبت بود. در خصوص محبت ورزيدن و داشتن محبت، چند روايت وجود دارد، گر چه غالباً همه روايات با يك ضعفي مواجه بودند.

## دلایل عدم اعتبار روایت از دیدگاه استاد

 چند روايت وجود دارد؛ دو روايت را ديروز بحث كرديم كه ابواب احكام اولاد، باب هشتادوهشت روايت سوم و چهارم بود، كه يكي مطلق بود كه صبيان بود و يكي هم **«شدة حبه لولده»** بود كه البته فرق روايت دوم با روايت اول اين بود كه؛

الف: روايت اول اخص از دومي بود براي اينكه صبيان مطلق كودك و نوجوان را شامل مي‌شود.

ب: ولي دومي اختصاص به فرزند داشت از اين حيث اخص بود، ولي از حيث اينكه سند را تعيين نمي‌كرد اعم بود. در روايت اول صبيان دارد كه قبل از بلوغ را شامل مي

الف: از حيث اينكه اين ولدش هست نه همه بچه‌ها، اخص است.

ب: ولي از حيث سن، اعم است. ولد چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ ولد است. از حيث دلالت بر استحباب هم نتيجه يكي بود، اينجا ظهور اوليه‌اش در استحباب بود، آن‌هم نهایتاً بيش از استحباب استفاده نمي‌شد، تفاوت ديگر هم بود كه آنجا روي اصل محبت بود كه همه مراتب را هم مي‌گرفت، اينجا **«لشدة حبه لولده»** بود، منتهي اينكه ظاهر اين مواردي كه مي‌گويد شدت حب هم مطلوب است، اين ملازمه دارد؛ يا ملازمه عرفي دارد که عرف اين را جدا نمي‌بيند؛ يعني اصل موضوع مطلوب است و شدتش هم مطلوبيت بيشتري دارد، اين هم يك نوع ظهور عرفي دارد بر اینکه همه مراتب را مي‌گيرد، منتهي آن روايت اطلاقش همه مراتب محبت را مي‌گرفت، اين ظهورش همان شدت محبت است، منتهي با نوعي ملازمه و استلزام مي‌گوييم اصل محبت هم استحباب و رجحان دارد. بنابراين اين دو روايت كه از نگاه ما هیچ‌کدام معتبر نبود، ولي از نگاه عده‌ای، بنا بر بعضي مباني مختلف رجالي هر دو، راهی براي اعتبار دارد، مخصوصاً روايت چهارم كه مرسله ابن ابي عمير است، بسياري از بزرگان آن را معتبر مي‌دانند. اين دو روايت كه ملاحظه كرديد از نگاه ما هیچ‌کدام اعتبار ندارد ولي بر اساس برخي از ديدگاه‌هاي رجالي مخصوصاً روايت دوم اعتبار دارد.

# سرنوشت کودکانی که قبل از تکلیف می‌میرند؟

روايت سومي كه مي‌شود در اينجا به آن استدلال كرد و در مستدرك الوسائل جلد پانزده ابواب احكام اولاد، باب دو حديث ششم آمده است، اين روايت **احمد بن محمد بن خالد برقي در محاسن...**

**عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ع‏ «يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ فَقَالَ حُبُ‏ الْأَطْفَالِ»** چه عملي برتر است خداوند به اين حديث قدسي جواب داده اند كه **«فَإِنِّي فَطَرْتُهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي فَإِنْ أَمَتُّهُمْ أَدْخَلْتُهُمْ بِرَحْمَتِي جَنَّتِي»**[[1]](#footnote-1) من بر فطرت توحيد آنها را آفريدم و اگر هم در دوره كودكي از دنيا بروند آنها را وارد بهشت مي‌كنم. خود اين روايت هم از ادله‌اي است كه اگر بچه‌ها قبل از تكليف از دنيا بروند به بهشت مي‌روند. اين هم چند نظر است. اين روايت سومي كه اينجا آمده اين روايت؛ يك بحث سندي دارد و يك بحث دلالي، از نظر سند اين روايت اعتبار ندارد برخلاف آن دو روايت كه بنا بر بعضي از مباني مي‌توانست معتبر باشد. اين روايت روي هيچ مبنايي معتبر نيست؛

 الف: هم مرسله است.

ب: هم بعض اصحابنا دارد.

ج: هم روات بعدي مثل عباد بن سهيب و يحيي بن مصابر هیچ‌کدام توثيقي ندارد... بنابراين اين روايت ازنظر سند تقریباً بنا بر همه مباني ضعيف است؛ اما ازنظر دلالت، دلالت بر رجحان و استحباب حب اطفال و محبت مي‌كند نه وجوب، مثل دو روايت که همينطور يا دلالتش در حد استحباب بود يا اجمالي پيدا مي‌كرد، كه نمي‌شود بگوييم وجوب از آن بيرون مي‌آيد و مطلق رجحان را مي‌رساند، اينجا چه عملي افضل است**؟ حب الاطفال** است.

## منظور از افضلیت در روایات چیست؟

 نكته‌اي در مورد افضليت عرض بكنم: افضل الاعمالي كه در روايات آمده را دو جور مي‌شود معنا كرد؛

الف: يك معناي اوليه كه اگر يك جمله تنهايي بود در يك موضوع يا ... آن حمل بر افضليت مطلق مي شود. اين يك معنا كه افضليت مطلقه يعني بالاترين عمل.

ب: ولي با توجه به اينكه در بسياري از اعمال اين افضليت آمده كه كم نيست كه اين افضل الاعمال است احب الاعمال است تعابير مختلفي كه افضليت را مي‌رساند، اين با توجه به كثرت موضوعاتي كه تعبير احب و افضل در آن آمده معناي دوم مطرح مي‌شود، كه افضليت نسبي است يعني نسبت به آن اعمالي كه اين تعبير در بابش وارد نشده است اين افضل است اما در درون اينهايي كه راجع به آن دارد افضل يا احب است ما نمي‌توانيم به سادگي بگوييم افضل است. بنابراين يك افضليت مطلق داريم و يك افضليت نسبي. چون در روايات اين تعبير احب و افضل و مولي نسبت به اعمال متعدد به كار رفته است، بايد حمل بر افضليت نسبي بشود، يعني اينها نسبت به اعمالي كه اين تعبير در بابش نيست افضل هستند؛ اما در درون خود مجموعه چيزهايي كه دارد اين **«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَج‏»[[2]](#footnote-2) «افضل الاعمال امتي الصلاة بوقتها» «احب الاعمال بر الوالدين»**. جاهايي كه روايات مي‌گويد: افضل يا احب است و از اين قبيل تعابيري كه در روايات كم نيست و اينها متعدد است همه اينها براي هم قرينه مي‌شوند كه نسبت به همديگر نمي‌توانيم بگوييم افضليتش را تعيين مي‌كند، چون براي اين اگر گفت افضل است، براي آن‌هم مي‌گويد افضل است، اگر اين بود مي‌گفتيم اين در صدر واجبات است ولي وقتي مي‌گوييم: ده بيست يا پنجاه‌تا چيز مي‌گويد افضل است، اينها همه نسبت به ساير امور نسبي مي‌شود، اما در درون خودشان اينها قرينيتي نسبت به هم دارند كه نمي‌تواند نسبت به هم اين شمول را داشته باشد و لذا با اين جمله نمي‌شود رتبه‌بندی بكنيم، مي‌توانيم مجموعه بيست سي يا چهل موردي كه افضل يا احب دارد در كنار هم در يك طبقه قرار بدهيم بگوييم اينها نسبت به ساير اعمال برتري دارند، اين دلالت را دارد اما اينكه نسبت به خودشان هم برتري دارند و مي‌تواند طبقه بندي را تعيين بكند، از اين روايات چنين طبقه بندي بيرون نمی‌آيد و لذا گاهي سؤال مي‌كنند كه يعني چه كه اين افضل است يا آن افضل است، جوابش همين است؛ يعني اينها افضليت نسبي مد نظرشان است، اينها در يك طبقه قرار مي‌گيرند كه نسبت به ساير اعمال از يك برتري برخوردار هستند، اما در درون خود اين طبقه نمي‌شود رتبه‌بندی كرد زيرا رتبه‌بندی در خود اين طبقه نياز به ادله ديگري دارد.

### طبقه‌بندی احکام خمسه

شواهد و راههاي ديگري وجود دارد كه در آنها رتبه‌بندی بشود؛ مثلاً يكي همان دعائم اسلام است كه رواياتش را در فقه تربيه مفصل کارکرده بودند، دعائم اسلام يا اركان اسلام در اعمالي آمده غير از اعتقادات و يكي از چيزهايي است كه در درون اينها رتبه‌بندی ايجاد مي‌كند. اين نكته‌اي است كه در پرانتز عرض كردم اين پرانتز را تكميل بكنم (به اينكه بارها گفتيم و خيلي مناسب است كه پایان‌نامه‌هایی راجب به اين نوشته بشود و آن رتبه‌بندی واجبات و محرمات است و بارها عرض كرديم در رتبه‌بندی و درجات حدي در كتب فقهي ما يا اخلاقي ما چيزهايي آمده در حد اينكه صغائر و كبائر و امثال اينها آمده است ولي رتبه‌بندی دقیق‌تری كه قصه جلو برود و فهرست بلندبالای درست بشود، چنين كاري انجام نشده و شايد هم نشود كه در همه‌جا اين كار را انجام داد. ولي روش‌هایی وجود دارد كه اگر انجام بشود خيلي اين قصه را جلو مي برد.) در محرمات، صغائر و كبائر داريم در واجبات اموري هست كه اين رتبه‌بندی را نشان مي‌دهد اما روش‌شناسی اين رتبه‌بندی و بعد طبقه‌بندی واجبات و مستحبات و مكروهات و محرمات كار ارزنده‌ای است كه هم ثمرات فقهي دارد و هم اخلاقي و شايسته است كه اين كار انجام بشود كارهايي كه الآن در فقه وجود دارد كارهاي نيمه تمامي است، كه می‌شو‌د كاملش كرد، يكي از راه‌هایش همين افضل و احب است، منتهي اين افضل و احب افاده نسبي مي‌كند، اما در درون خودشان بايد راه‌های ديگري پيدا كرد يك راهش تعابير دعائم يا اركان است روش سومش كثرت روايات در يك موضوعي است. مثلاً صد روايت در مورد دروغ است. خود اين كثرت هم يكي از راه‌هایش است و همينطور راه‌های ديگر وجود دارد خيلي وقت‌ها علاقه دارم فرصتي پيدا بكنيم كه از هفت هشت راه و طبقه‌بندی كه در مورد واجبات و مستحبات و مكروهات و محرمات هست نهایتاً به يك اولویت‌گذاری در این‌ها برسيم كه ثمره اين اولویت‌ها در تزاحمات معلوم مي‌شود، در كارهاي اجتماعي و حكومتي هم چنين چيزي هست، ديديد مي‌گويند: شما دروغ را رها كرديد و چسبيديد به يك نخ موی زن، این‌یک پیش‌فرض دارد، پیش‌فرضش اين است كه مي‌گويد: اين كبيره است آن كبيره نيست تا حدي معلوم است ولي گاهي هر دو از كبائر است يا هر دو از صغائر است ولي شما براي چه مي‌گوييد اين مهم‌تر از آن است؟ اينها چيزهايي است كه تقدير نشده اگر تقدير بشود آنوقت راحت تر مي‌شود، در تزاحمات و اولويت گذاريش آن وقت در نظام آموزشي وقتي پدر و مادر يا حكومت مي‌خواهد، آموزش بدهد بايد واجبات يا محرمات را آموزش بدهد اولويت هم طبعاً با آنهايي است كه مهم‌تر است اما چه مهم‌تر است و چه مهم‌تر نيست و روي كدام بايد بيشتر تأكيد بشود يا كمتر تأكيد بشود اين بحث صغروي انجام‌نشده و لذا ثمره اين در تزاحمات و برنامه‌ریزی‌ها است و مخصوصاً در نظام حكومتي و این‌ها خيلي مؤثر است ولي نظام اولویت‌ها چيزي است كه كمتر کارشده و نياز به كار دارد اين هم حاشيه است كه بارها گفتم هر بار اين بحث را طرح مي‌كنم، از يك زاویه‌ای است با يك نكته جديدي است كه اميدواريم توفيقي پيدا بشود اين كار انجام بشود.

### افضلیت و احبیت در روایات دلالت بر وجوب دارد یا مستحب؟

اين روايت **افضل الاعمال** اينجا آمده است، اين يك نكته در رواياتي است كه افضل يا احب آمده است يك نكته هم اينكه اينها دلالت بر وجوب نمي‌كند. افضليت و احبيت با مستحب هم سازگار است و لذا هم مفهومي اينطور است، مصداقي هم برويم مي‌بينيم اين تعابير در مستحبات هم به‌کاررفته است: مثلاً در نماز شب و لذا نمي‌شود وجوبي از آن استفاده كرد. ما مي‌خواهيم بگوييم صرف اين تعبير كه مي‌گويد مع المتعلق اگر متعلقش واجب است، می‌گوییم نمی‌شود از اين وجوب را فهميد اين هم يك نكته در روايت است. يك نكته هم اين است كه اينجا هم اطفال دارد اولاد ندارد؛ مثل همان روايت اول است كه صبيان بود اينجا اطفال دارد، اطفال اعم از بچه خود يا بچه ديگران است. به خلاف روايت دوم كه اولاد داشت. نكته ديگر هم در اين روايت، اين است كه اين روايت حديث قدسي است كه از حضرت موسي (ع) نقل مي‌شود. آيا اين مربوط به شرائع سابقه است؟ جوابش اين است كه نه! براي اينكه اين روايت را امام صادق (ع) نقل مي‌كند و سابق گفتيم هر چه از احكام و معارفي كه در شرائع سابقه باشد اگر در قرآن نقل بشود يا معصومي آن را نقل بكند اين در حقيقت صبغه شريعت محمد (ص) را مي‌گيرد و صبغه شريعت اسلام را پيدا مي‌كند؛ و آنجايي كه اين قرينه را نداشته باشيم آنوقت بحث استصحاب شرائع سابقه مي‌آيد، كه در تنبيهات رسائل بود، چون آنجا قرينه نداريم و الا خود اينكه امام صادق (ع) اين را از حضرت موسي (ع) نقل مي‌كند معلوم مي‌شود مال شريعت اسلام است. اين هم از روايت سوم.

##  مناقشه در روایت نظر والد الی ولده حبا له عباده

روايت چهارم باز در مستدرك است و باب شصت‌وچهار همين ابواب احكام اولاد **بهذا الاسناد علي ما في نسخة الشهيد قال رسول الله صل الله عليه و آله و سلم «نَظَرُ الْوَالِدِ إِلَى وَلَدِهِ حُبّاً لَهُ عِبَادَة»**[[3]](#footnote-3) اينجا در مورد نظر پدر به فرزند است نظري كه از محبت ناشي بشود و اين عبادت است. اين هم دليل چهارمي است كه ممكن است اينجا اقامه بشود. اولاً: اين روايت ازنظر سندي سندش در روايت دوم مي‌گويد **«بهذا الاسناد»** يعني به همين سندي كه در روايت اول است، سند روايت اول هم سند كامل نيست. آنجا دارد جعفريات بإسنادي عن جعفر بن محمد سند كاملش در دو باب قبل باب شصت و سه، حديث اول آمده است؛ كه **عبدالله بن محمد عن محمد بن محمد عن موسي بن اسماعيل** است اين سند سند معتبري نیست. **عبدالله بن محمد و محمد بن محمدي** كه در آنجا آمده، توثيق ندارند، مشترك بين چند نفر هستند كه هيچ كدام توثيق ندارد. الف: لذا سندي كه در جعفريات آمده سند معتبري نيست اين يك اشكال است؛ كه سندش معتبر نيست. سند كامل اين در حديث اول باب شصت‌وسه آمده. ب: اشكال ديگرش هم اين است كه می‌گوید: **«علي ما في نسخة الشهيد»** يعني جعفريات دو نسخه دارد، كه در يك نسخه‌اش اين نيست و در يك نسخه هست، منتهي شايد اين اشكال وارد نباشد؛ ممكن است كسي بگويد نسخه شهيد نسخه معتبري است ولي به‌هرحال سندش معتبر نيست، اين به لحاظ سند است. ثانیاً: به لحاظ دلالت هم اين روايت مستقيم مربوط به محبت نيست، بلکه مربوط به نگاه محبت‌آمیز است. مگر اينكه كسي بالملازمه استفاده بكند كه محبت خودش مستحب است ولي اين ملازمه تام نيست؛ و لذا اين روايت هم سندش هم دلالتش در بحث محبت ضعيف است به اين ترتيب تا اينجا كه ما تفحص كرديم رواياتي كه وجود دارد همين است. البته روايات ديگري هم در باب دوم احكام اولاد آمده ولي آن روايت، روايت جديدي نيست. همان روايتي است كه در باب هشتادوهشت آمده، ابواب احكام اولاد باب دو حديث هفت آن روايت **«إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ‏ لِوَلَدِهِ»** هست، ولي اين روايت جديدي نيست همان روايتي است كه در باب هشتادوهشت حديث چهار آمده كه مرسله ابن ابي عمير از امام صادق (ع) است و لذا روايت پنجم نيست همان روايت است، منتهي دو سند دارد نهایتاً مرسله ابن ابي عمير از امام صادق (ع) است كه **«إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ‏ لِوَلَدِهِ‏»[[4]](#footnote-4)** و اعتبارش هم متوقف بر اين است كه مرسلات ابن ابي عمير را كسي بپذيرد، ولي ما قبول نداريم. ولي عده‌ای از بزرگان آن را قبول دارند.

## دفع شبهات در استحباب محبت اولاد

ما به اين ترتيب اصل محبت به عنوان پديده قلبي كه امر غليظي هست و اينها دليل معتبري براي اينكه بگوييم اين مستحب است، دليل معتبري براي اين پيدا نكرديم و يك نكته ديگر هم عرض بكنم؛ اگر يك وقت دليلي هم داشته باشد، اولاً: نمي‌شود كسي شبهه‌اي بكند كه اين امر طبيعي غريزي است كه معمولاً دارند، يعني چه كه مستحب بشود؟ اين مانعي ندارد بسياري از امور غريزي و طبيعي است كه مستحب شده، چيزهايي كه مطبوع طبع شخص هم هست مناسب با ذوق و سليقه و علائقش هم هست اين مانعي ندارد اين شبهه نيست. ثانیاً: اينكه محبت اختياري نيست، اين هم شبهه نيست گفتيم: محبت امر اختياري است و لذا ممكن است كسي دو شبهه در مورد استحباب محبت اولاد داشته باشد؛

 الف: اينكه محبت امر غريزي است، امر غريزي خودش هست براي چه بگوييم مستحب است و ترغيب بكنيم. گفتيم: اين امر خيلي وجود دارد و ثمره‌اش اين است كه گاهي بر خلاف حالت طبيعي استثنا پيدا مي‌كند، مي‌گويد آنجا هم در خودت ايجاد بكن و ثمره‌اش هم اين است كه همان مستحبي مي‌شود و ثواب پيدا مي‌كند. ثمره دارد این‌یک شبهه است.

ب: يك شبهه هم ديروز عرض كردم ممكن است كسي بگويد: محبت امر اختياري نيست، امر دروني است، اين را هم ديروز مفصل توضيح داديم كه امر اختياري است بنابراين ثبوتاً مي‌شود گفت؛ اين امر مستحبي است، دوست داشتن اطفال و اولاد امر مستحبي است.

### توجیه روایات در استحباب محبت

 اما اثباتا چهار پنج روايتي كه به عنوان ادله خاصه گفتيم همه‌اش ضعفي داشت مگر بنا بر برخي موارد.

الف: اگر كسي بگويد اينجا از باب تسامح در ادله سنن راهي دارد، اگر كسي آن قاعده را بپذيرد بگويد تسامح در ادله سنن مي‌كنيم و اين روايت را قبول داريم.

ب: يا اينكه قاعده ديگري كه ما مي‌گفتيم كه اگر در موضوعي تعدادي از روايات باشد و امر هم مستحب است و آن شرایطی كه در خبر مستفیض مي‌گفتيم آن هم بگويد ممكن است اينجا قائل به استحباب شد.

ج: يك استدلال ديگري هم كه می‌شود براي تأييد اين استحباب كرد، اين است كه مظاهري از اين محبت مثل بوسيدن و نوازش و اينها دليل داريم كه بعد مي‌خوانيم كه ممكن است بگوييم آنها بالملازمه تأييد مي‌كند. كه آنها هم غالبا بايد همراه با محبتي باشند، مي‌شود از آنها هم تأييدي استفاده كرد براي اينكه محبت مستحب است. بنابراين اگر بخواهيم استحباب محبت را با آن استدلالات سخت بگيريم رواياتش معتبر نيست؛ تنها راهش اين است كه تسامح در ادله سنن را بپذيريم يا خبر مستفیض را در اينجا بگوييم مصداق دارد به اضافه مظاهر محبت كه بعد بحث مي‌كنيم. البته اين سيره و ارتكاز عقلائي وجود دارد ولي نمي‌توانيم از آن استحباب به دست بياوريم بيش از اباحه بعيد است استفاده بشود. اين نكته ايشان را مي‌شود مؤيد قرار داد، اين بياني كه عرض مي‌كنم نه صرف سيره و ارتكاز، ما توصيه‌هايي كه مي‌بينيم ائمه و اولياء و انبياء به فرزندانشان داشتند، يا آن تعبيرهايي كه در نامه حضرت به امام و محمد بن حنفيه هست كه **«**وَجَدْتُكَ‏ بَعْضِي‏ بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي‏**»**[[5]](#footnote-5) آن تعابيري كه آنجا دارد از آنها نمي‌شد استفاده استحباب كرد ولي مجموعه سیره‌هایی كه می‌بینیم كه با يك علاقه‌مندی توصيه مي‌كند و اقدام به تربيت مي‌كند، اينها همه مبتني بر يك نوع محبت است و لذا ممكن است بگوييم اين نوع سيره‌اي كه وجود داشته و ارتكازي كه وجود دارد، كه علاقه خودشان را به فرزندانشان با مظاهر مختلف ابراز مي‌كنند اين بدون رجحان آن علاقه، نمي‌شود بدون علاقه واقعي نمی‌شود و لذا در آن نوعي رجحان است ممكن است اين را مؤيد قرار بدهد از آن ادله عامه هم گفتيم اگر محبت قلبي كه خواه‌ناخواه خودش را نشان مي‌دهد اگر اين منشأ **«وقايه عن النار»** بشود يا منشأ دلالت الي ربه بشود آن هم گفتيم در آن حدش واجب مي‌شود بنابراين بعيد نيست كه ضميمه كردن مجموعه اين روايات، به اضافه رواياتي كه ابراز محبت را در قالبهاي مختلف توصيه كرده به اضافه سيره و ارتكاز اينها افاده بكند كه يك نوع محبتي مستحب است، بعيد نيست در اين حد نظر داد كه محبت نسبت به اولاد، اطفال به طور كلي و به اولاد به طور خاص رجحان و استحبابي دارد، بعيد نيست كه در اين حد بشود نظر داد.

## وجوب محبت

 اما اگر درجه‌ای از محبت مبنا و پايه سعادت او بشود و نقشي در هدايت و ضلالت او داشته باشد، اگر محبت نكند و تركش بكند موجب گمراهي بشود در آن درجه اگر احراز بشود واجب هم هست. اين به عنوان قاعده عامه هست و دليل خاص ندارد، از باب وقايه است از باب ضرورت هدايت است و عنوان ثانوي است. اين عنوان ثانوي دو اصطلاح دارد؛ يك اصطلاح ثانوي است اگر بخواهيم وارد بشويم، داستان طول مي‌كشد ولي روي قاعده عامه‌اي ما مي‌گوييم اين هم واجب است بخصوص محبت نيامده بلكه با عنوان عام مي‌گوييم اين واجب است چون اين موجب **وقايه عن النار** است موجب اين است كه او هدايت بشود و اگر اين محبت را ايجاد نكند و نداشته باشد بي‌اعتنايي بكند و از اين محبت غفلت بورزد اين موجب گمراهي او و ضلالتش مي‌شود يا موجب اين مي‌شود كه لطمه‌هاي روحي مهم بخورد. آن از باب عنوان عام يا عنوان ثانوي بنا بر يك معنا واجب مي‌شود. بنابراين نتيجه بحث اين است كه در يك حدودي كه زياد نيست و محبت روي قواعد عامه واجب است از آن حد كه بگذريم بعيد نيست بگوييم: مجموعه اين روايات و مؤيدات مستحب است اين بحث محبت بود كه در تربيت روحي و عاطفي يك عنوان بود كه بحثهاي روان‌شناختي و اينها هم اشاره كردم و در روان‌شناختي و اينها حرفهاي مهم و خوبي وجود دارد.

**سوال؟**

**جواب:** ما هر چه بود آورديم ادعايمان تتبع تام است، واقعاً اگر روايت جديدي پيدا بكنيم خيلي خوب است بايد فكر بكنيم در مظانش فحص كرديم و آورديم كار روايي جديدي نيست. روي مظاهرش بحث مي‌كنيم.

## محبت نسبت به دیگران

 نكته ديگر اين است كه در محبت نسبت به انسان‌های ديگر و مؤمنين به عنوان بحث عام، ادله‌اي داريم كه در بحث‌های بعدي متعرضش خواهيم شد، ما فعلاً بحث محبت اطفال و اولاد را بحث مي‌كنيم و الا اگر ادله عامه‌ای هم داشته باشيم بر اينكه محبت نسبت به ديگران مستحب است طبعاً ممكن است، شامل اينها هم بشود، منتهي اين ادله عامه محبت نسبت به ديگران را ان‌شاءالله بعد از اينكه تربيت خانوادگي تمام بشود روي كليت تربيت در آنجا بحث مي‌كنيم اين موضوع اول بود.

## یادآوری

 پس مابعد از اينكه بحث‌های آموزشي را تمام كرديم و بعد از اينكه وارد تربيت ديني يعني اعتقادي و عبادي و احكام شديم كه يكي دو محور كلي بود. محور سوم تربيت روحي و عاطفي است همه اينها هم زير مجموعه تربيت خانوادگي است چون بعضي دوستان بودند يا نبودند چهارچوب بحث ما اين بود كه بعد از مباحث تعليم و تعلم وارد تربيت شديم، وارد مبحث تربيت شديم كه عنوان كلي بحث تربيت خانوادگي مي‌شود. اولين بخش بحث كه تربيت خانوادگي است. تا به حال حول سه محور پيش آمديم؛ محور اول: مسائل بدني و تربيت جسماني بود. محور دوم: تربيت ديني شد كه در تربيت ديني تربيت اعتقادي و عبادي و. شد. محور سوم: كه تربيت روحي و عاطفي است.

## مناقشه در مرسله محمد بن یعقوب

اينجا هم باب هشتادونه است كه روايتش را ملاحظه مي‌كنيد روايت باب هشتادونه مربوط به اين بحث است روايت اول مرسله‌اي است كه محمد بن يعقوب در كتاب النكاح ابواب احكام اولاد باب هشتادونه حديث اول است دارد كه محمد بن يعقوب عن علي بن محمد بن بندار عن احمد بن ابي عبدالله عن عدة من اصحابنا عن الحسن بن علي بن يوسف العضدي عن رجل عن ابي عبدالله عليه السلام قال «**جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ مَا قَبَّلْتُ‏ صَبِيّاً قَطُّ فَلَمَّا**» تا بحال بچه خودم را نبوسيدم، وقتي رفت حضرت فرمود: «**هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّار**»[[6]](#footnote-6) اين اهل آتش است كه به فرزندان خودش اينقدر بي عاطفه است. اين روايت كه هم در من لا يحضر هم در كافي هم در تهذيب آمده از لحاظ سند اعتبار ندارد. هم مرسله است هم حسن بن علي بن يوسف عضدي اعتبار ندارد و لذا مرسله است اما از نظر دلالت اگر ما مي‌خواستيم ظاهر اوليه اين را بگيريم؛ بايستي بگوييم: بوسيدن بالجمله نسبت به فرزند واجب است براي اينكه تركش مي‌گويد من اهل النار است ظاهرش اين است حتي در حد وجوب هم مي‌تواند دلالت بكند. ولي چون قطعاً قائل به وجوبي ما نداريم اين روايت اگر معتبر هم بود، اين را بر نوعي مبالغه حمل مي‌كرديم نه اينكه بخواهد بگويد ترك اين حرام است و لذا ذهن فقهي اجازه به حرمت و اينها نمي‌دهد، حتي اگر روايت معتبر باشد. بيشتر نوعي مبالغه است و اينكه بگويد اين نبوسيده به آتش مي‌رود از نظر فقهي نمي‌تواند حرمت را بفهمد و لذا نوعي تأكيد و مبالغه بر اين است كه ترك بوسيدن كراهت دارد و بوسيدن مستحب است. دو حكم است؛ هم كراهت ترك است و هم استحباب فعل است. اين هم يك وقتي بحث كرديم كه همه مستحبات اينطور نيست كه تركش كراهت داشته باشد، بعضي اينطور است كه دليل مي‌خواهد و لذا استحباب چيزي با كراهت تركش ملازمه ندارد، يا اگر ترك چيزي كراهت داشت فعلش مستحب است! اين ملازمه ندارد دليل خاص مي‌خواهد، منتهي اينجا دليل داريم البته سندش معتبر نيست.

### نکته‌های روایت

اولاً: يك نكته در اين روايت اين است كه ظهور اوليه اين روايت حرمت ترك بوسیدن نسبت به فرزندان است. ولي چون قطع داريم كه چنين چيزي نيست اين نوعي مبالغه در كراهت مي‌شود. ثانیاً: اینکه اگر اينجا روايت معتبر بود مي‌گفتيم تركش كراهت دارد و فعلش مستحب است، صرف ترك مستحب نيست بلكه مكروه است. ثالثاً: اين است كه استحباب بوسیدن يا كراهت تركش فی‌الجمله است. فی‌الجمله مي‌گويد بايد به اين امر تعلق بگيرد ولي حد و حدودش را مشخص نمي‌كند.

**سوال؟**

**جواب:** آن يك قاعده است ولي هر قاعده‌اي استثناء ‌بر مي‌دارد به يك موضوعي مي‌رسد قطع داريم كه ارتكاز فقهي كه اين نمی‌تواند اين امر محرم باشد اين ارتكازات فقهي است شم الفقاهه است، چيزي نيست كه بشود بگويد يك قاعده است قاعده آن است ولي قرائن حالي و مقالي مي‌آيد جلوي اين را مي‌گيرد اينكه چنين چيزي اگر از محرمات بود هم گفته مي‌شد و هم فتوائي نسبت به آن وجود داشت معلوم مي‌شود چيزي نيست. سندش هم معتبر نيست.

**سوال:** اینکه گفته **«من اهل نار»** این نبوسیدن فرزند نشانه‌ای از اهل آتش بودن است نه اینکه به صرف یک عمل نبوسیدن اهل آتش بشود؟

 **جواب:** اين هم به ذهن من مي‌آيد چيز بدي نيست كه «**هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّار**» در ذهنم بود، كه علاوه بر اينها پيامبر در اينجا نمي‌فرمايد، البته ظهور اوليه‌اش اين است كه اهل نار بودنش به خاطر اين عمل است، ولي مي‌شود احتمال ديگري داد كه اين نشانه‌اي از اين است كه آدم درستي نيست، نه اينكه خود اين، كار بدي است. اين توجيه در اينجاست البته اين توجيه ظاهر اوليه نيست در هر حال اين روايت به تنهايي معتبر نيست اگر معتبر بود نمي‌توانستيم حرمت را بگوييم.

**سوال:** اگر معتبر هم بود حکم به کراهت می‌دادیم؟

 **جواب:** كراهت را افاده می‌کرد. اينكه گفته‌اند: فتواي به حرمت نيامده، شايد به خاطر اين است كه روايت معتبر نبوده، نه اينكه اين برداشت را نداشتند شايد اين را مي‌گفتند؛ ولي حتي اگر معتبر هم بود باز هم نمي‌شد به اين پايبند بود. آن درست است اينكه فتوي نيست شايد به خاطر اين است كه اين سند اعتبار نداشت.

## مناقشه در حدیث فضل بن ابی غزه

روايت دوم همين باب هست كه دارد كه «قد تقدم في حديث فضل بن ابي غره» اين روايت دوم باب هشتادونه حديث فضل بن ابي غره است. اصل حديث در باب هشتادوسه حديث سه آمده است. اين حديث دو اينجا در واقع حديث سه باب هشتادوسه است كه كمي مفصل‌تر است حديث باب هشتادوسه اگر ملاحظه بكنيد آنجا اينطور است «عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن شريف بن سابق عن الفضل بن ابي غره عن ابي عبدالله عليه السلام» كه امام صادق نقل مي كند كه «**قال رسول الله صل الله عليه و آله و سلم مَنْ قَبَّلَ‏ وَلَدَهُ‏ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآن**‏»[[7]](#footnote-7) تا آخر سه مطلب در اين روايت هست اين روايت «من قبل ولده کتب الله له حسنه» آمده اين روايت از نظر سندي و دلالي بايد بحث بشود؛ از نظر سندي اين روايت ضعيف است براي اينكه شريف بن ثابت و فضل بن ابي غره اين دو راوي آخري كه در سند قرار گرفته اند هر دو غير موثق هستند، از رجال مشهور نيستند؛ و ظاهراً از رجال كامل الزيارات هم نيستند. عدة من اصحابنا مرحوم كليني درست است اگر شما شريف بن سابق و فضل بن ابي غره بينيد در كامل الزيارات هست يا نيست مهم است. اين روايت توثيق ندارد اين از نظر سند بود، اما از نظر دلالت دلالتش بر استحباب است «**مَنْ قَبَّلَ‏ وَلَدَهُ‏ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَسَنَةً**» طبق قاعده ديروز گفتيم چنين وعده‌هاي ثواب اخروي، مطلق رجحان را مي‌رساند نه وجوب را، البته دقيقش استحباب نيست، دقيقش رجحان است يعني جامع است نتيجه تابع اخص مقدمات است بيش از استحباب نمي‌شود استفاده كرد.

### نقد روایت روضه الواعظین

روايت ديگري است كه دلالت بر این مطلب مي‌كند؛ روايت سوم باب هشتادونه هست كه در **روضة الواعظين** آمده. اين روايت مقطوعه هست و سندي برايش ذكر نشده دارد كه **«اكثروا من قبلة اولادكم فإن لكم بكل قبلة درجة في الجنة مسيرة خمس مأه عام»** ثواب عجيبي براي ابراز اين محبت ذكر مي‌كند. اين هم روايت چهارم است سندش مقطوعه است، هم در **روضة الواعظين** آمده هم در مكارم الاخلاق آمده است. مشكل مكارم الاخلاق مرحوم طبرسي و روضة الواعظين كه دو كتاب اخلاقي است و روايات خوبي از نظر اخلاقي در اينها هست معمولاً اينها مقطوعه است سندي ندارد. روايت چهارم هم روايتي است كه در مكارم الاخلاق آمده و عامه هم در كتبشان اين را نقل کرده‌اند دارد؛ كه **«َ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُقَبِّلُ‏ الْحَسَنَ‏ وَ الْحُسَيْنَ فَقَالَ عُيَيْنَةُ وَ فِي رِوَايَةِ غَيْرِهِ‏ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةً مَا قَبَّلْتُ وَاحِداً مِنْهُمْ قَطُّ فَقَالَ ص مَنْ لَا يَرْحَمْ لَا يُرْحَم‏»[[8]](#footnote-8)** اين هم اين قصه است كه ممكن است با داستاني كه در روايت اول نقل شده بود كه حضرت فرمود **«هذا رجل من اهل النار»** اينجا دارد كه **«مَنْ لَا يَرْحَمْ لَا يُرْحَم»** ممكن است اينجا دو قصه باشد يا يك قصه باشد. اين روايت هم سندش معتبر نيست، ولي دلالتش دلالت معتبري است و مثل روايت اول كراهت را مي‌رساند. اين چهار روايتي كه ملاحظه كرديد هيچ كدام سندش معتبر نيست؛ اما دلالت اينها دو طائفه مي‌شوند؛

الف: دو تا كراهت ترك قبله را مي‌رساند كه خيلي مؤكد است.

ب: دو تا استحباب قبله را مي‌رساند. كه اين روايات دو گروه مي‌شود و همه اينها هم مربوط به فرزند است نه اولاد (مطلق اطفال) حتي روايت اول هم كه صبي دارد، قيد دارد مي‌گويد؛ **«صبيا لي»** و لذا فرزند مي‌شود. پس

الف: دو تا از روايات استحباب را افاده مي‌كنند.

ب: دو تا كراهت ترك را افاده می‌کنند، كه اين بالاتر است و همه مربوط به فرزند است نه بچه‌هاي ديگر،

اين چهار روايتي بود كه اينجا هست.

### مناقشه در روایت مرسله

در همين زمينه در باب شصت‌وپنج مستدرك هم روايتي آمده كه يك روايت است که معتبر نيست؛ در لب اللباب قطب راوندي آمده و مرسله است و قصه‌ای را نقل كرده است كه **«كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ابْنٌ وَ بِنْتٌ فَقَبَّلَ الِابْنَ بَيْنَ يَدَيِ الْبِنْتِ فَقَالَتْ أَ تُحِبُّهُ يَا أَبَه‏»** وقتي حضرت بوسيد. دختر پرسيد: آيا دوستش داري؟ حضرت فرمود: بله، دختر گفت: **«ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحِبُّ أَحَداً مِنْ دُونِ اللَّه‏»** من فکر مي‌كردم شما غير از خدا كسي را دوست نداري! **«فَبَكَى»** حضرت به گريه افتاد كه مبادا اين محبت نسبت به خدا كم بشود. ولي بعد فرمود: **«الْحُبُّ لِلَّهِ وَ الشَّفَقَةُ لِلْأَوْلَاد»**[[9]](#footnote-9) در واقع مي‌خواهد بفرمايد اين محبت یک محبت ذاتي اصيلي در برابر آن نيست و الا شفقت هم نوعي محبت است مي‌خواهد بگويد اين در طول آن هست و اصيل و بالذات نيست. اين روايت مي‌خواهد بگويد اين فعل حضرت دلالت بر نوعي رجحان مي‌كند.

سوال: ؟

 جواب: در مورد خدا عظمت خدا است ولي اينجا شفقت است يعني براي كمك به او است نگاه از حوزه بالا است نه اينكه محبتي كه اصيل و ذاتي است.

# جمع‌بندی

اين پنج روايت است ممكن است در نقل‌هایی كه عامه دارند در مورد بوسيدن امام حسن و امام حسين (ع) باز هم روايت داشته باشد البته آن هم بايد الغاء خصوصيت بكنيم از امام حسن و امام حسين (ع). اين هم مجموعه پنج شش روايت است كه ممكن است روايات ديگري هم اينجا داشته باشيم، اين روايات هم الكلام الكلام. اينها مي‌تواند خودش نوعي بحث محبت را هم تقويت بكند اين مجموعه هم بنا بر اينكه كسي تسامح در ادله سنن را بپذيرد يا بگويد نوعي مستفيذ است چند قصه ديگر هم در تاريخ و اينها دارد. اگر مجموعه اينها يكي از دو راه را دارد، براي اينكه به حد استحباب بشود رساند و بگوييم نوعي رجحانش را بشود نظر و فتوي داد، ولي اگر كسي خيلي مته به خشخاش بخواهد بگذارد طبعاً نمي‌شود البته آن پنج شش روايت محبت با اين روايات قبله همديگر را تأييد مي‌كنند. البته واضح است كه قبله و بوسيدني كه اين تأكيد شده قبله و بوسيدن از روي محبت است امر واضحي است؛ و لذا آن روايات و اين روايات مي‌توانند همديگر را تأييد بكنند. مثلاً روايات قبله فرزند خودش را مي‌گويد، نسبت به ديگران ندارد؛ و در باب يتيم مسئولیتی علي رأس و اينها دارد ولي باب قبله و اينها نسبت به ديگري ندارد. آنها همه بحث‌های كلي است كه محبت ورزيدن به ديگران است و ابرازش هم اگر منعي نداشته باشد مانعي ندارد. اين دو بحث محبت و قبله بود كه با نوعي تسامح يا استفاضه مي‌شود به استحبابش فتوي داد نكات ديگري هم وجود دارد كه جلسه بعد مطرح مي‌كنيم.

1. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏15، ص: 114. [↑](#footnote-ref-1)
2. . **الإمامة و التبصرة من الحيرة ؛ المقدمة ؛ ص21** [↑](#footnote-ref-2)
3. . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏15، ص: 170 [↑](#footnote-ref-3)
4. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏6، ص: 50 [↑](#footnote-ref-4)
5. . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏16، ص: 57 [↑](#footnote-ref-5)
6. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏6، ص: 50 [↑](#footnote-ref-6)
7. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏6، ص: 49 [↑](#footnote-ref-7)
8. . [↑](#footnote-ref-8)
9. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏15، ص: 171. [↑](#footnote-ref-9)